

## باسمه تعالی

۲..... **اوامر**

۲..... **تعبدی و توصلی**

۲..... بررسی صحت تمسک به اطلاعات اوامر برای اثبات توصلیت

۲..... رابطه بین طلاق و تقیید

۲..... تقابل ملکه و عدم ملکه

۲..... تقابل تضاد

۳..... منبهات عدمی بودن معنای اطلاق

۳..... عدم بودن معنای اطلاق

۳..... احتجاج کاشف از عدمی بودن معنای اطلاق

۳..... کاشفیت اطلاق در ناحیه حکم از عدمی بودن معنای اطلاق

۳..... عدم تقابل ملکه و عدم ملکه در اطلاق و تقیید

۴..... وجود فرض سومی برای اطلاق

۴..... تالی فاسد داشتن ادعای مرحوم نائینی

۵..... عدم تالی فاسد ادعای مرحوم نائینی

**موضوع:** رابطه بین اطلاق و تقیید / تعبدی و توصلی / اوامر

**خلاصه مباحث گذشته:**

این جلسه در بردارنده مطالب مهم جلسه قبل هست لذا از خلاصه نویسی خود داری شده است

## اوامر

### تعبدی و توصلی

#### بررسی صحت تمسک به اطلاقات اوامر برای اثبات توصلیت

##### رابطه بین اطلاق و تقیید

بحث در مورد تقابل اطلاق و تقیید بود. جای این بحث، در اطلاق و تقیید است اما اصولیون این مطلب را در بحث تمسک به اطلاق اوامر برای اثبات توصلیت مطرح کرده اند. بحث در عالم ثبوت است. یعنی واقعیت و ارتکاز عرف در این رابطه چیست؟ مانند بیع که کار روز مره مردم است. و تحلیل می شود که حقیقت بیع در ارتکاز مردم چیست؟

##### تقابل ملکه و عدم ملکه

مرحوم نائینی فرموده است<sup>۱</sup> که تقابل بین اطلاق و تقیید تقابل عدم و ملکه است. لذا وقتی تقیید محال شد اطلاق نیز محال است. اطلاق یعنی قید نزدن در جایی که شائیت قید زدن را داشته باشد. همان معنای سر بسته عالم و رقبه که گفته می شود، اکرم عالما یا اعتق رقبه. هر چند که وقتی تحلیل می شود گفته می شود کافرة او مومنة یا فاسقا او عادلا، اما این مطلب در مقام تحلیل است ولی در ارتکاز همان معنای سر بسته و مهمل است.

##### تقابل تضاد

مرحوم خوینی فرموده است<sup>۲</sup> تقابل بین اطلاق و تقیید تقابل تضاد است. همان طور که از تقیید یک معنای وجودی در ذهن است اطلاق نیز این گونه است. یعنی یک جامعی است که سر بیان دارد. منظور از رفض القیود نیز همان جامعی است که سر بیان دارد. نه این که به معنای عدمی باشد. پس در ارتکاز عموم مردم و مقتنین این مطلب است که گاهی حکم را بر حصه مترتب می کنند و گاهی اوقات بر جامع مترتب می کنند و چون غرضش در جامع است سر بیان را لحاظ کرده است. اما وقتی بر حصه مترتب می شود، ضیق لحاظ می کند.

۱ اجود التقریرات، نائینی، ج ۱، ص ۱۱۲.

۲ محاضرات فی الاصول، الخوئی، السید ابوالقاسم، ج ۲، ص ۱۸۸.

**منبهات عدمی بودن معنای اطلاق****عدم بودن معنای اطلاق**

کلام مرحوم نائینی این بود که اطلاق همان لحاظ عدم قید است و این ادعا به ارتکاز ما اقرب است. لذا بین خطاب مطلق و عام تفاوت است. در مطلق عدم قید را لحاظ کرده است هر چند که در مقام جعل قیود را لحاظ می‌کند. اما در عام سریان را لحاظ کرده است. اگر در اطلاق سریان لحاظ شود باید فرقی بین عام و مطلق در سریان نباشد در حالی که از اکرم عالما عدم قید به ذهن می‌آید هر چند که سریان به وسیله مقدمات حکمت به وجود می‌آید.

**احتجاج کاشف از عدمی بودن معنای اطلاق**

علاوه بر این، عرف در مقام احتجاج، دو گونه احتجاج می‌کنند. اگر مولا گفت اکرم العلماء و عبد نیز عالم فاسق را اکرام کرد و مولا به او گفت چرا عالم فاسق را اکرام کرده ای؟ عبد می‌گوید: خودت گفته ای که هر عالمی را اکرام کن. اما در مطلق می‌گویند تو که قیدنیآورده ای. لذا کشف می‌شود که چیزی که از مطلق فهمیده شده است عدم القید است نا این که سریان باشد. پس عرف از مطلق طبیعت بلا قید می‌فهمند. نه این که طبیعت با سریان بفهمند.

**کاشفیت اطلاق در ناحیه حکم از عدمی بودن معنای اطلاق**

اطلاق گاهی در موضوع است و گاهی در متعلق است و گاهی در حکم است. معنای عدمی داشتن اطلاق، در حکم واضح تر است. ارتکاز عرف بر این است که سریان از اطلاق در حکم به ذهن نمی‌آید. مثلاً وجوب برای نماز هست چه وضوء در نماز اخذ شود یا نشود. زیرا شارع که نگفت وجوب هست اگر وضوء گرفته شود. یعنی این گونه نبوده است که نماز را با جامع قیود از جمله وضوء گرفتن لحاظ کند بعد آنها را اخذ نکند. پس اطلاق به معنای جامع نیست.

**نتیجه:** به نظر ما ادعای مرحوم نائینی درست است. اطلاق رهایی از قید است هر چند که نیاز به لحاظ دارد. همین که قیود لحاظ شد و اخذ نشدند، اطلاق است. ادعای مرحوم خوئی خلاف ارتکاز است.

**عدم تقابل ملکه و عدم ملکه در اطلاق و تقیید**

مرحوم شهید<sup>۱</sup> صدر فرموده است، اطلاق دو قسم دارد:

۱ بحوث فی علم الأصول، السید محمد باقر الصدر، ج ۲، ص ۱۰۰.

- ۱- اطلاق ذاتی: این اطلاق عبارت است از این که ذاتا اقتضای سریان را دارد. (با مقایسه با اطلاق لحاظی معنا روشن می شود) در این صورت طبیعت بنفسها مقتضی سریان به همه افراد را دارد. بلکه ممکن است این مقتضی ذاتی گاهی اوقات مواجه با مانعی مانند لحاظ تقیید شود. اما اگر قیدی یافت نشد مقتضی اثر خود را که سریان است می گذارد. بنا بر این معنا، تقابل بین اطلاق و تقیید از نوع سلب و ایجاب است. زیرا تقیید همان لحاظ اخذ قید در طبیعت است و اطلاق مقتضی سریان است. اگر مانع نبود خود به خود اطلاق ثابت می شود.
- ۲- اطلاق لحاظی: این اطلاق عبارت است از این که طبیعت بنفسها مقتضی سریان نیست بلکه اگر سریان را بخواهد داشته باشد باید طبیعت را منطبق بر همه افراد لحاظ کند. طبق این معنا تقابل بین اطلاق و تقیید تضاد است. زیرا تقیید همان لحاظ قید است و اطلاق نیز لحاظ عدم تقیید است.
- نتیجه: در هر صورت تقابل ملکه و عدم ملکه از اطلاق و تقیید استفاده نمی شود. لذا ادعای مرحوم نائینی درست نیست.

### وجود فرض سومی برای اطلاق

شهید صدر فرمود اطلاق دو قسم دارد و در هیچ کدام ملکه و عدم ملکه نیست در حالی که فرض سومی هست. ما می گوییم که می شود طبیعت را لحاظ کنیم و قیود را لحاظ نکنیم. در حقیقت نقطه بحث این است که در مطلق، ماهیت به وصف جامعیت لحاظ می شود (که مرحوم خویی و شهید صدر می گویند)، یا طبیعتی که قید ندارد لحاظ می شود (که مرحوم نائینی می گوید)؟ مرحوم شهید صدر می گوید اطلاق همان لحاظ جامع بین حصص است. لذا معنای وجودی دارد اما مرحوم نائینی می فرماید: مطلق ماهیت مبهمه بدون قید است که همان معنای عدمی است.

فعلا بحث در این جهت است که آیا مطلق، امر وجودی است یا عدمی است؟ اما این که عدم از نوع سلب و ایجاب است یا از نوع ملکه و عدم ملکه است، بعدا بحث می شود.

### تالی فاسد داشتن ادعای مرحوم نائینی

مرحوم شهید صدر<sup>۱</sup> این گونه بر مرحوم نائینی نقض کرده است که اگر تقیید متعلق امر به قصد امر محال باید اطلاق متعلق امر به امر نیز محال باشد زیرا طبق ادعای مرحوم نائینی رابطه اطلاق و تقیید، عدم ملکه و ملکه است. لازمه این کلام این است که اطلاق مثلا صل نسبت به عدم قصد امر نیز محال باشد. یعنی همان طور که تقیید نماز به قصد امر محال است، همچنین نمی توان گفت که نماز بدون قصد امر بخوان. زیرا هدف مولی از امر کردن محرکیت به سوی عمل است. پس اگر بگویند نماز را

۱ بحوث فی علم الأصول، السید محمد باقر الصدر، ج ۲، ص ۱۰۰.

بدون قصد امر من بخوان، محال است. از طرفی با متمم الجعل نیز قابل جعل نیست. چون لغویت هنوز وجود دارد. زیرا همان طوری که با امر اول نتوانست بگوید بدون قصد امر من نماز بخوان، با امر ثانی هم نمی‌تواند بگوید بدون امر من نماز بخوان. زیرا هدف از امر کردن شارع داعویت است در حالی که با چنین امری کار خودش را نقض کرده است. پس طبق مبنای ملکه و عدم ملکه شارع نمی‌تواند امر به متعلقی بکند که توصلی باشد. در حالی که این مطلب گفتنی نیست. اگر هم با امر ثانی اشکال از تعبدیات مرتفع شود اما در توصلیات با امر دوم هم نمی‌توان مشکلش را برطرف کرد. ولی اگر تضاد را قبول کنیم وقتی که تقیید محال شد، اطلاق ضروری است.

### عدم نالی فاسد ادعای مرحوم نائینی

اولاً: قبلاً مرحوم شهید صدر فرمود این ادعا اذا استحال التقیید استحال الاطلاق بر محل کلام منطبق نمی‌شود. زیرا تقیید که ملکه است ذاتش محال نیست. استحاله به خاطر لغویت امر است و جهت دیگری است. بله به صورت جدلی می‌توان در این مورد خاص به مرحوم نائینی اشکال کند. اما نمی‌تواند به طور کلی (بحث تقابل بین اطلاق و تقیید) بگوید که نتیجه ملکه و عدم ملکه نیست.

ثانیاً: اگر با متمم الجعل بخواهیم به این غرض برسیم که امتثال کن ولی نه بداعی امر، حق با ایشان است ولی ادعا این است که در این جا به وسیله متمم الجعل، جعل اول را تکمیل می‌کنیم. یعنی اگر متمم الجعل این گونه بود که متعلق امر اول را بدون قصد امر امتثال کن، حق با شهید صدر است ولی اگر متمم الجعل این گونه باشد که متعلق امر اول (که اطلاقش محال بود) را لازم نیست به قصد امر بیاوری (می‌توانی به قصد امر بیاوری)، اشکالی ندارد.